

در حاشیه



چله برون

سرای حاج جواد احمدیان یزدی را اهالی خیابان نواب صفوی خوب می شناسند. مرادمان معرفی این بنای قدیمی نیست، بلکه آدم هایی است که در گوشه و کنارش هنوز دکان داری می کنند.

انگشت فروش ها مقابل این سرای پر آوازه روی صندلی رنگ روخته چوبی نشسته اند. نای حرف زدن ندارند. شب چله انگار واژه غریبی است برای آن ها. وقتی از یکی از آن ها با لحن حزن آلودی می شنویم که شب چله نداریم حساب کار دستمان می آید که به سبب جیب خالی شان معنا و مفهوم این آیین کهن برایشان رنگ باخته است. دلمان را خوش می کنیم به عطاری قدیمی که ابتدای سر است. علی اکبر گوهری، عطار قدیمی است که مغازه اش قدمت ۷۵ ساله دارد. بوی خوش انواع گیاهان دارویی در قفسه ها و شیشه ها از بیرون مغازه به مشام می رسد. موضوع را که می فهمد استقبال می کند و بلافاصله از برنامه امسال شب چله اش می گوید. برنامه ای که قرار است با کرسی و سماور قدیمی و استکان کمر باریک و تنقلات و میوه به سبک و سیاق قدیمی همراه باشد: دامادم باغی در حوالی بند گلستان دارد که کرسی در خانه باغش هست. همه فامیل از جمله من که بزرگ تر فامیل هستم در این خانه باغ قدیمی جمع می شویم.

گوهری هم شب چله را آیین کهنی می داند که به زعم او اگر همچون سابق اصیل و سنتی برگزار شود، بسیار سودمند است. او می گوید: در قدیم همه باید خانه بزرگ تر فامیل می رفتند. کینه و کدورت ها را کنار می گذاشتند. بزرگ تر فامیل اگر حرفی می زد کسی جرئت نداشت روی حرفش حرف بزنند. او به آیین «چله برون» در این شب هم اشاره می کند و آن را چنین توضیح می دهد: معمولاً از طرف خانواده داماد برای تازه عروس طبقی می آوردند. طبقی که در آن به وسع خانواده داماد، معمولاً لباس و طلا و میوه بود. مادر عروس خانم این کار را بی جواب نمی گذاشت و یک تکه لباس و شام مفصلی برای داماد در طبق می فرستاد.



روایت ریش سپیدهای ثامنی از آیین شب چله

شب نشینی شیرین

انسیه شهرکی

هندوانه قاچ شده، میوه های رنگارنگ، کرسی و لحاف دست دوز مادر بزرگ و دیوان حافظ با جلد چرمی قدیمی و مجمعی بزرگ و مسی و استکان های کمر باریک بر نعلبکی های چینی با نقش شاه عباسی گوشه ای از تصاویر ثابت از شب خاطر ه انگیز چله است. شبی که به خاطر فقط دقیقه های بیشتر بودنش، بلندترین شب نام گرفته است و همین یک دقیقه با برکت، آدم های سر حال دیروز و سر درگریان امروز را دور هم جمع می کند: حتی اگر این روز ها کرسی و لحاف دست دوز مادر بزرگ و استکان های باریک و نعلبکی با نقوش شاه عباسی در کار نباشد، چون چله، چله است.

چله در خاطر ات قدیمی های منطقه ثامن با بر فهای سنگین و پنجره بخار گرفته و جمع شدن کوچک و بزرگ در خانه بزرگ فامیل همراه است. گرچه شاید امروز جای خیلی از بزرگ تر ها و پدر و مادر ها در کنار ما خالی باشد و ما خودمان را به قاب عکس آن ها بر سفره رنگ و لعاب دل خوش کنیم، اما چله باز هم چله است. به همین بهانه سراغ چند موی سپید منطقه ثامن رفتیم و آن ها از دیروز و امروز این آیین کهن بر ایمان گفتند.

نوستالوژی تخمه هندوانه و خربزه

آبا و جد ادش آجیل فروش بوده اند. گواه این ادعا عکس های تاریخی و بزرگ در قاب زیبایی است که روبه روی در ورودی مغازه نصب کرده است. هر کسی از چهارراه شهدا و کنار پاساژ معروف فیروزه می گذرد، لحظاتی پشت مغازه مهدی آجیلیان ممتاز به ویتترین های پر رنگ و لعاب انواع آجیلش خیره می شود. می گوید: از زائر و مجاور بعضی ها که از این خیابان به سمت حرم می روند و محضر امام رضا (ع) مشرف می شوند سری هم به مغازه ما می زنند، چون من در این مغازه ۶۵ سال است که آجیل دست مردم می دهم.

وقتی از او می خواهیم درباره شب چله در آن سال های دیر و دور بر ایمان بگوئیم، آهی از نهادش بلند می شود و حکایت دیروز و امروز را پیش می کشد: همه در خانه بزرگ تر فامیل جمع می شدند. کرسی بود و مجمع مسی و خوراکی هایش را هم که بهتر می دانید. تنقلات خانه در سفره شب چله ما همیشه به راه بود. معمولاً از قدیم برای این شب، آجیل شیرین می گذاشتند، مثل مویز، کشمش، خرما، خشک، توت خشک و قیسی در کنار نخودچی. تخمه خربزه و هندوانه هم که اگر نبود، چله چله نمی شد. خانم تابستان ها تخمه هندوانه و خربزه را جمع می کرد و چند شب مانده به شب چله آن را تفت می داد. تخمه شور هایی که از آجیل های مغازه هم خوشمز تر بود و بیشتر از همه طرف دار داشت و ظرف آن زودتر از همه خالی می شد.

مهدی آجیلیان درباره تشریفات شب چله های امروز هم حرف های شنیدنی دارد: الان این آیین اصیل، تشریفاتی شده است. آجیل های چند مغز گران قیمت، میوه های آن چنانی و تزئینات خاص و چپیس میوه و کیک به شکل میوه و هزار و یک دنگ و فنگ دیگر. خیلی از امروزی ها این کارها را مد می دانند اما من آجیل فروش قدیمی این ها را اشتباه و تحملات می دانم. باید این سفره شب چله در همه خانه ها پهن باشد. قدیم اگر کسی نداشت میوه و شیرینی و تخمه برای این شب بخرد برای اینکه جلوی زن و بچه شرمند نشود، مخفیانه کمکش می کردند. حالا خودتان قضاوت کنید این بهتر است که همه سفره تقریباً یک شکلی داشته باشند یا در یک خانه سفره آن چنانی باشد و چند خانه هم اصلاً به خاطر تنگدستی شب چله ای نداشته باشند؟

تونل برفی

هنگام گپ و گفت ما با پیر مرد آجیل فروش، مردی وارد می شود که البته سن و سالش کمتر از آجیلیان ممتاز، کاسب خوش نام محله است. او که به رسم ادب برای احوال پرسشی از کاسب قدیمی هم جوارش آمده از موضوع استقبال می کند. گلایه و انتقادهای این عتیقه فروش شاید زبان حال خیلی از آدم های این روزگار باشد.

خودتان قضاوت کنید این بهتر است که همه سفره تقریباً یک شکلی داشته باشند یا در یک خانه سفره آن چنانی باشد و چند خانه هم اصلاً به خاطر تنگدستی شب چله ای نداشته باشند؟

ایرج حسین زاده ابتدا حال و هوای شب چله های آن روزگار را مرور می کند: شب چله آن قدر بر ف می بارید که همه حیاط خانه سفید می شد. گاهی بچه ها شاد و سرخوش برای اینکه ما راحت رفت و آمد کنیم تونل برفی درست می کردند. برکت از زمین و آسمان می بارید چون مردم به هر چه داشتند قناعت می کردند. در خانه ما هم مثل همه جا کرسی و خوراکی بود. گاهی بچه ها بر فهای دست نخورده را بر می داشتند و در کاسه می ریختند و مادرم آن را با شیر انگور مخلوط می کرد و شربت آن شبمان می شد. لبو، آش رشته و شور با هم که سبزیجات آن شب ما را در آن سرمای شدید کامل می کرد.

مراسم حافظ خوانی شب های چله در خانه پدری این عتیقه فروش محله هم رنگ و بوی خاص خودش را داشته است: یکی از اعضای خانواده برای شادی روح حافظ فاتحه می خواند و بعد آنکه بزرگ تر است و بر حافظ و اشعارش مسلط، دیوان را بر می دارد و به نوبت از تک تک اعضا می خواهد در دلشان نیت کنند و برای آن ها تنفال می زند. غزل های ناب حافظ را هر کسی یک جور تعبیر می کند. گاهی هم چاشنی آن برای اینکه جمع خودمانی و صمیمی شود با شوخی همراه می شود.

سفره چله این روزها به سبب جای خالی والدین، در خانه این عتیقه فروش سالخورده پهن می شود. سفره ای که به زعم او با وجود رنگین تر شدن، صفا و صمیمیت قدیم را ندارد: متأسفانه الان روابط آدم ها کمرنگ شده است. باز خدا را شکر همین بهانه هست برای جمع شدن بچه ها و نوه هایمان. الان مردم آسایش و رفاه نسبی دارند، اما آرامش نه! در حالی که در سفره های چله قدیم شاید یکی دو نوع میوه بود و تنقلات معمولی، اما دل همه خوش بود و لب ها واقعا خندان.

هر شبی در غم هجرت شب یلداست مرا

هم طبع شعر دارد و هم انصاف. قیمت میوه هایش آن قدر پایین است که تقریباً هر چند دقیقه یکبار چند مشتری جلوی سه دهنه مغازه میوه فروشی اش صف می کشد. شاپور حلیم گزچچی، پیر مرد میوه فروش در حالی که پلاستیک های پر از میوه مشتری ها را وزن می کند، وقتی موضوع صحبت را می فهمد این شعر را بر ایمان می خواند:

هر شبی در غم هجرت، شب یلداست مرا / که به سالی به جهان یک شب یلدایی هست.

بعد هم از رسوم و رسوم خودش در این باره می گوید: هر سال بچه ها و نوه ها خانه مان که حدود ۲۰ نفر می شویم خانه من می آیند و تا ساعت سه شب بیداریم و گپ می زنیم و خاطره تعریف می کنیم.

او میوه های شب چله را هر کدام یک موضوعی می داند: سرخی انار نشانه شادی است، هندوانه مثال دور اندیشی است چون قدیم هندوانه را داخل کاه در انبار می گذاشتند تا از تابستان تا زمستان خراب نشود.